

خواهی وقت زینها رسود او نه مزید بشد که نصرت کرده اند در داری که کجای او فریاد
فرمان بری و بجای آری برود اگر نه کردی وی مکند که زبان کنی زاهد گفت بر سو و جا مه
پیا که تو فلانی جامه در پیوستید و حضرت شیخ احماد و سلمه که حضرت شیخ
جواب داد و فرمود که چون عزم ساله مرا کردی میدانی که آن عورت با او چه کند آن
خواهی بر زاهد گفت چون داشت میکوی چون فرمان بر فرمود که باز کرد و گذرد
کوی سکنین که بر یکان محبت فضا ب مژدی که در آن کشتا سست بر فضا و آویخته
بستان و قودید و شتاب و روغن از بقال بستان و بدشت کیر و بجا به بر که من جان بخت
فتدی بی من لیکر بگویی تا ازان که شت قلبه سازند و ازان روغن و در و شتاب بر جی
گند و بان عورینا فطرتن و آنچه دین دوازده سال بر تو واجب بوده است بجای آید
و بجای فرود و عسکه بلده در ساعت آنچه چندین ساله بستان بوده و بیافته
اگر حاصل بنا بد پادامن اخذ بکر تا از عهد آن پرون آید چون شیخ این بگفت
زاهد با خود گفت سر که ای فرما بد که در موضع من بگشت و من دین می سال
در خود هیچ فوت ندیده ام باز که بگفت در خول چون کس حضرت شیخ دانست که زاهد
چه می اندیشد فرمود که رو سهیل باشد مفسر اگر حاجت افند از اجد مدد خواه زاهد
برخواست و آنچه شیخ فرموده بود بجای آورد و قلبه چو لای ساختند و با هم افتادند
در میان طعام خوردند و زاهد حرکتی پیدا آمد و خواست که بمعاشرت مشغول
شود که گفت چندان توفیق که از طعام ببرد از هر چه از طعام فارغ شد زاهد

حجرات

زاهد خواست که بمعاشرت بر دازد در خود قوت آن نیافت از حضرت شیخ استماع
همت کرد شیخ در میان جمع نشستند بود بستم فرمود و گفت با زاهد کار باش و من
را و نشد آه زاهد را مقصود بوصول پیوست و روی بجای ما نهاد و گفت ای ما
تو در ساعت هر چه درون چها ردیوار شهر بود نما و روی کشف شد چون بجهت
شیخ آمد شیخ فرمود که اجد راجه جرم چون همت تو پیش ازین چها ردیوار شهر نبود
از عوض چها ردیوار شهر چها ردیوار دنیا بودی کشف شدی روز حضرت شیخ
از خاتمه شیخ الامام محمد بن عبدالله الانصاری رحمه الله بدعوی بی بردند چنان
خادم کفش برداشت بنهاد شیخ فرمود که ساعتی توقف بایده که کار در پیش است
بعد از ساعتی ترکانی با خاقان خود آمد و لیسر و زنده سال در زخات حال مایه
چشم ناپسند دادند و زاهد شیخ ما را حضرت شیخ سبجان و تعالی مال و نعمت
بسیار داده است و فرزند پیش ازین که لایع و شیخ سبجان و تعالی هیچ از وی دریغ
ناشته است مگر روشنی چشم و برادر طرف عالم کرمانیه هر چه از هر کی و مزارکی
و طبیعی شنیدیم با خبر برده هیچ فایده نداشت ما را چنان معلوم شده که اگر از خدا
تعالی در چیزی هستی شود اگر نظری در کار ما کنی تا چشم وی روشن شود
داریم فدای تو و ما بشه تو و مولای تو و اگر مقصود ما حاصل نشود خود را در
خاتمه بر زمین میزیم تا هلاک شیوه شیخ فرمود که عجب کاریست مزه از نه کرد
و ناپسند آگردن و از صرا علاج کردن معجزه علم است علیه السلام احمکیای

حجرات